

تنگناهای توسعه سیاسی به مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی

دکتر محمد توحیدفام

مقدمه

که هر یک از منظر خاصی به علت تعارضات و ناامنی‌های بشری نظر افکنده‌اند؛ برای مثال، دیدگاه‌های کلی‌گرا مانند آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی، نهادگرایی، رفتارگرایی و فرارفتارگرایی هر کدام دلایل خاصی را درباره وجود تعارضات بین‌المللی مطرح و راه‌حل‌های متفاوتی را برای تأمین امنیت ملی ارائه نموده‌اند.^(۱) مفاهیم بنیانی امنیت ملی در اواخر قرن بیستم دچار دگرگونی شد. هم‌چنین متغیرهای امنیت ملی و اولویت‌بندی آن‌ها نسبت به شکل‌گیری و حفظ امنیت ملی تغییر نمود. ازدیاد گروه‌ها و صنوف در سطوح محلی و ملی و فراملی و گسترش شرکت‌های چندملیتی و پیدایی ملی‌گرایی از جمله گرایش‌های متناقض

در مطالعات امنیت ملی آن‌چه بیش از همه برای محققان جالب توجه بوده است، وجود تفاوت و حتی تناقض در تعریف امنیت ملی است. برخی پژوهشگران بر بقای فیزیکی و بعد نظامی امنیت ملی تأکید ورزیده و برخی دیگر فراتر از آن، به موقعیت سیاسی و رفاه اقتصادی توجه کرده‌اند. البته بعضی نیز منافع خارجی و ارزش‌های ایدئولوژیکی را در تعاریف خود گنجانده‌اند. یکی از دلایل این اختلاف‌نظرها و تفاوت‌ها، نسبی و انتزاعی بودن پدیده امنیت ملی است که تقریباً مشکل عمومی تحقیقات علوم اجتماعی و سیاسی به‌شمار می‌رود. دلیل مهم‌تر، تعدد دیدگاه‌ها و مکاتب مختلفی است

و تضعیف کننده ملت و دولت ملی در اواخر قرن بیستم است. برای مطالعه فرآیند اجتماعی و سیاسی در حال تغییر این دوران دیدگاه فرارفتارگرایی و تحلیلی- تاریخی کاربرد خواهد داشت.^(۲)

در قرون گذشته امنیت ملی در بعد داخلی مساوی رهایی از ترس، ابتلائات فیزیکی و گرسنگی بوده است، ولی امروزه در کاربرد این واژه بیش تر بر رفاه عمومی، آزادی، مشارکت سیاسی و توسعه سیاسی تأکید می شود. آنچه در این مقاله مدنظر است، علاوه بر دو نگرش نظامی و اقتصادی به امنیت ملی، نگرش سیاسی است. در این نگرش، تهدیدات خارجی علیه منافع ملی یا حیات سیاسی تنها تهدیدات موجود علیه امنیت ملی کشور محسوب نمی شوند، بلکه مسائلی از قبیل توسعه سیاسی در ارتباط مستقیم با امنیت ملی قرار می گیرند.^(۳) امروزه نظامی که مانع ظهور جامعه مدنی است و به جای توزیع مجدد قدرت، در پی انباشت قدرت و به جای تقویت شوراهای محلی در فکر تمرکز است، نظامی که فاقد تنوع ساختاری است و از خود بیگانگی در آن به چشم می خورد، نظامی که از تساهل در آن خبری نیست و بحران حقانیت، هویت، توزیع قدرت، نفوذ، مشارکت و... را پشت سرنگذاشته است و نمی تواند بین بخش های مختلف جامعه گفتمان و تعامل برقرار سازد و بین مسئولان و مردم ارتباطی فرادستانه - فرودستانه وجود دارد، به لحاظ

سیاسی ناامن محسوب می شود. پس امنیت ملی از منظر سیاسی زمانی در جامعه متحقق خواهد شد که شاخص های توسعه سیاسی از قبیل اجرای صحیح پارلمانتاریسم و نظام انتخابات، کثرت گرایی، احزاب، آزادی مطبوعات، مشروعیت سیاسی، مشارکت سیاسی و... جایگاه ویژه خود را در آن نظام یافته باشند.

از آن جا که امروزه بین امنیت و توسعه سیاسی یک نظام ارتباط گریزناپذیری وجود دارد، توسعه نیافتگی سیاسی تهدیدی علیه امنیت آن نظام تلقی می شود. مردم از دوره های پیش از تاریخ با یکدیگر زندگی می کرده اند و شاید یکی از دلایل این زیست اجتماعی غریزه فطری بشر به امنیت خواهی و ترس از خطر دشمن و رسیدن به این حقیقت بوده است که در صورت زندگی اجتماعی بهتر می تواند از خود دفع خطر نماید. یکی از معانی امنیت؛ فقدان تجاوز، تهدید و خطر است. تهدید در قاموس فارسی به معنای ترساندن آمده است، ولی در اصطلاح سیاسی هر اقدام و تحرک بالقوه و احتمالی سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی که موجودیت و اهداف حیاتی یک فرد یا نهاد کشور را به خطر بیندازد، تهدید محسوب می شود. در جایی دیگر تهدید این طور تعریف شده است:

«تهدیدات امنیت ملی عبارت هستند از

تهدیداتی که اهداف و ارزش های حیاتی

یک کشور را به گونه ای در معرض خطر

قرار دهند که بیم آن رود تا در آن اهداف و

ارزش‌ها تغییر اساسی صورت پذیرد»^(۴)

هانتینگتون تهدیدات امنیت ملی را در سه ردهٔ عام، خاص و رقابتی تقسیم‌بندی نموده است.^(۵) از آن‌جا که در این مقاله، دید غالب سیاسی است و توسعه‌نیافتگی سیاسی اسباب ناامنی نظام تلقی می‌شود، لذا توسعه‌نیافتگی سیاسی تهدیدی عام علیه امنیت ملی یک نظام به‌شمار می‌رود؛ چرا که تهدیدات عام صرفاً شامل یک کشور نیست و فراواند کشورهایی که در عرصهٔ جهانی به این معضل گرفتار هستند. با توجه به اهمیت توسعهٔ سیاسی به لحاظ مسائل امنیت ملی، طبیعی است که هر عالم سیاسی که امنیت نظام سیاسی جزو آمال اوست، تحقق توسعهٔ سیاسی نیز در صدر توجهات وی قرار گیرد. پس چنان‌چه در جامعه‌ای نمونه‌هایی از توسعه‌نیافتگی سیاسی دیده شود، ذهن هر متفکر سیاسی را به سمت شناسایی موانع عمدهٔ توسعه‌نیافتگی معطوف خواهد ساخت. رفع این موانع علاوه بر تحقق توسعهٔ سیاسی؛ امنیت ملی را نیز به ارمغان خواهد آورد و سرانجام جامعه را به سوی دست‌یابی به استراتژی پایدار توسعه رهنمون خواهد ساخت.

این مقاله بر آن است تا موانع تحقق توسعهٔ سیاسی در ایران را در دوره‌های تاریخی قبل و بعد از انقلاب اسلامی تحلیل کند. اما آن‌چه ذهن نگارنده را به این سمت تشحیذ کرده است وجود ارتباط میان ایران و دنیای غرب در دورهٔ صفویه و گسترش خیره‌کننده آن به دهه‌های

بعد و رسیدن به این واقعیت تلخ است که از آن روزگار تاکنون گویی ایرانیان درون عادت‌های تاریخی خود غنوده‌اند یا بر اثر شیفتگی به جهان نو، از نیروی مقاومت فرهنگ ملی آن‌ها در برابر سلطه‌گران کاسته شده و بیش‌تر تن به حقارت داده‌اند. این امر فاصلهٔ واقعی این کشور را با جهان پیشرفته افزون کرده، مانع آفرینش و خلاقیت ایرانیان شده، فرهنگ انتخاب و انطباق آگاهانه را از کف آن‌ها بیرون آورده و فرهنگ تسلیم را جای‌گزین آن ساخته و آن‌ها را از شکوفایی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی دور نگاه داشته است.^(۶) اگر زمانی امنیت ملی کشور ما از سوی تهاجمات خارجی در خطر بود، حال با توجه به تحولات جهانگیر، عدم رشد و توسعهٔ سیاسی، فضای سیاسی ایران را ناامن کرده است. به عبارت دیگر، عدم توسعهٔ سیاسی ایران به خاطر تحقق نیافتن و نهادینه نشدن شاخص‌های توسعه است و این دو در کنار هم شرایط سیاسی ناامنی را برای کشور به وجود آورده‌اند. پس امروز دیگر حفاظت از مرزها و توان پایدار نظامی تنها ضامن امنیت یک واحد سیاسی به‌شمار نمی‌آید، بلکه علاوه بر آن هر نظامی باید از لحاظ سیاسی، مخصوصاً سیاست داخلی شرایطی امن برای خود فراهم آورد و این امر ممکن نیست مگر در صورت دست‌یابی به توسعهٔ سیاسی. جلوگیری از استمرار این وضعیت، ضمن اتخاذ نگرشی صحیح و واقع‌بینانه به وضعیت پیشین و کنونی ایران،

مستلزم جست‌وجوی موانع تحقق توسعه سیاسی در ایران با تکیه بر پایه‌های عینی و عملی و در اختیار نهادن راه‌حل‌ها و رهیافت‌های مناسب است که در این مقاله به اجمال به آن‌ها اشاره خواهد شد.

با توجه به پرسشی که پیش از این مطرح شد، فرضیه بنیادین مقاله حاضر عبارت است از این که: «توسعه نیافتگی سیاسی ایران عمدتاً ناشی از تحول داخلی و تابع حل بحران انسجام درونی است و حل بحران انسجام درونی در جامعه علاوه بر تحول و توسعه سیاسی جدی، امنیت ملی را نیز به همراه خواهد داشت». در این فرضیه مهم‌ترین مانع بر سر راه تحقق توسعه سیاسی در ایران، عدم انسجام درونی است که تحت عنوان متغیر مستقل ارزیابی شده است مفروضه این مقاله آن است که پدیده‌های سیاسی تک‌متغیری نیستند. پس طبیعی است که نتیجه منطقی حل بحران انسجام درونی توسعه سیاسی و حفظ امنیت ملی - که در این مقاله متغیر وابسته نامیده می‌شود - نخواهد بود. فرضیات فرعی که هر یک به بررسی سایر موانع توسعه سیاسی می‌پردازند، عبارت‌اند از:

۱- تبیین توسعه نیافتگی سیاسی ایران از

منظر انسجام درونی

بر اساس این دیدگاه، کشوری که علاقه مند به توسعه است، موظف است در حوزه اندیشه خود به نوعی انسجام درونی دست یابد؛ زیرا این انسجام نتیجه انسجام فکری است و مرکز ثقل انسجام فکری نخبگان هستند که باید میان خود به اشتراک استنباطی برسند.

زوال انسان‌ها، مجموعه‌ها و تمدن‌ها ابتدا از درون آغاز می‌گردد. هم‌چنین شکوفایی و شوکت انسان‌ها، مجموعه‌ها و تمدن‌ها نیز از درون شروع می‌شود. آنچه در جوهر و ذات

۱- توسعه سیاسی تابع حل نزاع‌هایی است که از خارج به نظام داخلی وارد شده‌اند و به عدم انسجام درونی و نابرابری‌های اجتماعی و ناامنی نظام سیاسی در جامعه مغلوب می‌انجامند.

۲- توسعه سیاسی تابع از میان رفتن شکاف‌هایی است که بین ساختارهای مختلف به وجود

پدیده‌ها می‌گذرد، مهم‌تر از نیروهای خارجی است که قصد اثرگذاری و نفوذ دارند. لذا چه در توسعه نیافتگی، چه در پیشرفت و بالندگی و تمدن‌سازی و چه در عقب‌ماندگی، سقوط، اضمحلال و زوال، درون‌مهم‌تراز برون است.^(۷) برای نیل به چنین وضعیتی باید میان سه قشر که صاحبان ثروت، قدرت و اندیشه‌اند، نوعی تفاهم به وجود آید و نخبگان این سه قشر به همزیستی مسالمت‌آمیزی دست یابند و اهداف مشترک و منافع همگونی را شکل دهند تا تکلیف جامعه روشن شود. چرا که نخبگان پراکنده نمی‌توانند جامعه‌ای منسجم ایجاد کنند. هماهنگی، همسویی و همنگری میان نخبگان فکری و ابزاری (صاحبان ثروت و صاحبان قدرت) نخستین و مهم‌ترین قرارداد اجتماعی در مسیر توسعه‌یافتگی تلقی می‌گردد. شکل و انسجام درونی در سطح نخبگان، ضرورت انسجام جامعه‌رافراهم می‌کند و این اساسی‌ترین نکته توسعه‌یافتگی است. نظریه‌پردازانی چون هربرت اسپنسر و امیل دورکیم از جمله افرادی بودند که درصیقل دادن تفکر و شکل اجتماعی نقش عمده‌ای را ایفا کردند.^(۸)

بحران انسجام درونی در طول تاریخ ایران همواره یکی از موانع عمده توسعه سیاسی بوده است. اگر یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی را مشارکت سیاسی بدانیم، مهم‌ترین دلیل عدم مشارکت سیاسی به مسائل درونی جامعه ایرانی مرتبط می‌شود. این مسئله نه تنها به عدم

هماهنگی صاحبان ثروت، علم و قدرت جامعه ایرانی برمی‌گردد، بلکه مهم‌تر از آن به نبود انسجام فکری و تصورات تخیل‌گونه و غالب و حاکم بر این جامعه، مربوط می‌شود. حل این بحران و زمینه‌سازی برای تحقق یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی - نظیر تغییر مشارکت سیاسی، که خود ضامن امنیت است - مستلزم اصلاحات پایه‌ای است که ذیلاً به آن اشاره می‌شود:^(۹)

الف- مبارزه با تخیل‌گرایی و برداشت‌های غیرعلمی مبتنی بر تصورات. بدیهی است پیروزی در این مبارزه منوط به تنظیم تصمیم‌گیری‌ها و عملکردها بر اساس شناخت قبلی است،

ب- مبارزه با غیرابزاری بودن و تشویق و ترغیب جوامع انسانی به طرح پرسش و ارائه راه‌های منطقی برای حل مشکلات،

ج- مبارزه با حاکمیت انحصاری اندیشه‌های دولتی و اجازه دادن به سایر افراد برای طرح استنباط‌های گوناگون از روند تحولات جامعه و ترویج شیوه‌های مختلف تصمیم‌گیری،

د- توجه به فرآیندهایی که لزوم آینده‌نگری، برنامه‌ریزی و توجه به مرحله‌ها و تقدم و تأخر آن‌ها را به افراد یادآور می‌شوند،

ه- تحمل رویارویی با آرای مختلف و ترویج فرهنگ پویا که این نوع رویارویی را تشویق می‌کند،

و- مبارزه با تفکر شخصی و سلیقه‌ای،

۲- تبیین توسعه نیافتگی سیاسی ایران از منظر نزاع‌های خارجی^(۱۱)

از جمله معروف‌ترین اصحاب نزاع خارجی که نابرابری‌های اجتماعی- فرهنگی را با تضاد یا نزاع خارجی میان گروه‌های انسانی ربط داده، عبدالرحمن ابن خلدون است. وی در خصوص عمرانیت و عصبیت مطالعاتی کرده و بدین نتیجه رسیده است که نابرابری‌های اجتماعی در جوامع مختلف ناشی از نزاع‌هایی است که از خارج نظام وارد شده‌اند. در این شرایط قوم غالب، طبقه برتر و قوم مغلوب، طبقه پایین‌تر خواهد بود. این مسئله منجر به عدم انسجام درونی بین ابزارهای قوم غالب و مغلوب و در نهایت توسعه نیافتگی سیاسی می‌شود. هر اکلیتوس، پلیبوس، اپیکور، لوکرتیوس، هابز، گومپلویچ و این‌هایمر از دیگر نمایندگان چنین طرز تفکری هستند.^(۱۲) ایرانیان در تاریخ سرزمین خود بارها شاهد هجوم‌های متعدد و ویرانگر اقوام دور و نزدیک بوده‌اند؛ تهاجماتی که طی آن، حاصل تلاش‌ها و زحمات ملت ایران در ایجاد مظاهر مادی تمدن هم چون نظام‌های آبیاری و کشاورزی، شهر، روستا، کارگاه و... همگی ویران شده و از بین رفته است. این امر به تدریج به این باور اجتماعی دامن زده که تلاطم وسیع، ثروتمند شدن آنی، قدرت بیش از حد، تقدیر و قسمت جزئی از زندگی است.^(۱۳) نظریه توسعه نیافتگی سیاسی بر مبنای وجود نزاع‌های خارجی یکی از مهم‌ترین نظریات

ز- احتراز از مطلق‌اندیشی که آفت توسعه سیاسی و مشارکت است و در مقابل توجه به نسبی‌اندیشی،

ح- توجه به ضرورت مدیریت (نه کنترل) پدیده‌ها،^(۱۴) به علت وجود بحران انسجام درونی و فقدان جامعه مدنی در جهان سوم، حل بحران انسجام درونی و مشارکت سیاسی- که اولی زمینه‌ساز توسعه سیاسی و دیگری از جمله شاخص‌های آن به شمار می‌رود- منوط به اصلاح اندیشه‌هاست که آن خود به شرایط اجتماعی هر عصری وابسته است و همت برای تحقق این امر باید از درون و از داخل کشور آغاز شود.

متأسفانه تاریخ سیاسی ایران کم‌تر شاهد مشارکت سیاسی مؤثر و چشمگیر مردم بوده است و در این زمینه تفاوتی بین دوره‌های قبل و بعد از انقلاب مشاهده نمی‌شود؛ زیرا قبل از انقلاب، استبداد حاکم بر جامعه، مجاللی برای عرض اندام ملت باقی نمی‌گذاشت و جزدراندک مواردی چون اوایل انقلاب مشروطه، حکومت کوتاه مصدق و سال‌های نزدیک به انقلاب اسلامی که حرکت‌های مقطعی زودگذری شکل گرفت، مشارکت جدی و تأثیرگذاری دیده نمی‌شود. بعد از انقلاب اسلامی نیز صرف نظر از حرکت‌های اولیه انقلابی، شاهد غلبه نوعی انفعال بر اعمال و حرکات مردم هستیم. آنچه در هر دو دوره استیلای بیش‌تری دارد، حاکمیت پارادایم کنترل رفتارهای سیاسی مردم است.

درباره بررسی موانع توسعه نیافتگی سیاسی است. در این میان عاملی که به ناثباتی ژئوپولیتیک نیز نام گرفته، خود زاده موقعیت ممتاز و استراتژیک ایران در مقام حلقه اتصال سه قاره کهن آسیا، اروپا و آفریقا است. ایران به گونه ای ادواری، صحنه کشاکش های منطقه ای و سراسری بوده و خشکسالی های دائمی و مسائل ایلات و عشایر داخلی به این بی ثباتی تاریخی دامن زده است (البته ناگفته نماند که تأثیر ایلات در ایجاد ناامنی که ابن خلدون نیز بر آن تأکید کرده، گرچه واقعیت دارد، اما با مبالغه فراوان همراه بوده است). پیش از این، ناثباتی در شرایطی ایجاد می شده که اجتماعات کوچک، کم عده و بی ساز و برگ به هیچ روی قادر به دفاع از خود نبوده اند. از این رو اتحاد بین اجتماعات یاد شده به ضرورتی گریزناپذیر تبدیل شد و اتحادیه های دفاعی به وجود آمد که نوعی حکومت ملوک الطوائفی در مقیاس کوچک به شمار می رفت. اما به علت تداوم جنگ ها، این نهادها اختیارات خود را به نظام های شاهی سپردند. آن چه پی آمد این جریانات به شمار می رود، بی ثباتی و ناامنی ناشی از تهاجمات مختلف است.^(۱۴)

نظریه نزاع خارجی در تبیین توسعه نیافتگی سیاسی در ایران بسیار ارزشمند است؛ زیرا مانع مذکور یکی از اساسی ترین ریشه های توسعه نیافتگی سیاسی در ایران است که شاید خود ناشی از علل انسجام درونی در این

سرزمین باشد. کشور ایران پس از تهاجمات اسکندر، اعراب، پرتغالی ها، مغولان و ... دچار فروپاشی اجتماعی عظیمی شد به گونه ای که دیگر به انسجام درونی دست نیافت. این امر به نوبه خود به بی ثباتی ساختارهای سیاسی، اجتماعی این کشور انجامید. از سوی دیگر ناامنی ناشی از هجوم های خارجی مردم را به مسائل سیاسی بی میل و بی طرف نمود. از آن جا که یکی از شرایط مشارکت، ایجاد فضایی مناسب برای فعالیت و حضور جدی و مؤثر است، فقدان آن در ایران بنا به دلایلی که ذکر شد، مانع از مشارکت مردم شده است. زیرا مشارکت سازنده، در گرو نظمی درخور توجه و محیطی بسامان و امن است و نبود امنیت و تداوم ناامنی در ایران موجب شده که نوعی باور به تقدیرگرایی در اذهان مردم ریشه بدواند و اغلب آن ها چنین تصور کنند که اراده ایشان در مسائل سیاسی تأثیری ندارد و آن چه قرار است تحقق یابد، سرانجام متحقق می شود. نتیجه دیگر این وضع نوعی سیاست گریزی و بی اعتنائی به مسائل سیاسی است، که در اشکال مختلف قابل مشاهده است. عمق این فاجعه زمانی بیش تر ملموس و محسوس می شود که دریابیم به رغم بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم در سال های اخیر، تعداد شرکت کنندگان در انتخابات افزایش نیافته است. دلیل این امر جز این نیست که مردم غالباً در تصورات خود، نتایج انتخابات را از پیش تعیین شده می پندارند

ولذا نقش خویش را در تغییر سرنوشت سیاسی کشور ناچیز می‌انگارند.

بلکه بهتر است عناصر پویای فرهنگ غرب را گرفت. (۱۶)

براساس این دیدگاه علت توسعه نیافتگی سیاسی را باید در عوامل ساختاری جست‌وجو نمود. لذا عدم برقراری ارتباط صحیح بین ساختارهای مختلف یک نظام و نبود هماهنگی ساختاری در آن، مهم‌ترین مانع توسعه نیافتگی، به ویژه توسعه نیافتگی سیاسی است. اولین راه برطرف کردن این مانع، ایجاد هماهنگی بین ساختارها و جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. چرا که اگر این ساختارها به طور متوازن و منطقی در کنار یکدیگر سیر نکنند، نوعی عدم تعادل ایجاد می‌شود و چنانچه این عدم تعادل برطرف نگردد و فاصله بین ساختارهای مختلف بیش‌تر و عمیق‌تر شود، شکاف‌هایی ایجاد خواهد شد که در صورت گسترده‌گی، تبدیل به مانع می‌گردند. از طرفی چون هر یک از ساختارهای نظام در عین بستگی به ساخت‌های دیگر، ذاتی متفاوت و وضعی خاص دارند، دگرگونی یک ساخت با سرعتی یکسان در ساختارهای دیگر منعکس نمی‌شود، بلکه هر ساختی مطابق مختصات خود و به نسبت رابطه‌ای که بین آن و ساخت دگرگون شده برقرار است، با سرعت معینی تغییر می‌کند. از این رو هر یک از ساختارهای یک جامعه برای آن که به ساخت تغییر یافته برسند و با آن همسازی یابند، به مقدار زمانی که البته برای همه آن‌ها مساوی نیست، نیازمندند.

۳- تبیین توسعه نیافتگی سیاسی ایران از منظر شکاف‌های ساختاری

ماکس وبر و تالکوت پارسونز از جمله اندیشه‌گرانی هستند که با مفهوم‌سازی و نگرش ساختاری در استحکام بخشیدن به آفات و زمینه‌های تشکل اجتماعی، نقش به‌سزایی ایفاء کرده‌اند. تشکل اجتماعی به معنای ساختارگرایانه و روشن بودن جهت‌گیری کل نظام عموماً در جهان سوم وجود ندارد. معجزه کشورهای در حال توسعه خاور دور در این امر نهفته است که آن‌ها از یک‌سوا از طریق تقلید و نمونه‌برداری و از سوی دیگر از طریق ملایمت فرهنگی، تساهل سیاسی و برخورد ابزاری با حیات، به تشکل قابل قبول اجتماعی دسترسی پیدا کرده‌اند. (۱۵)

ماکس وبر معتقد است که اگر ما بتوانیم بین جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هماهنگی ایجاد نماییم، به سوی توسعه یافتگی سیر خواهیم کرد. وی معتقد است که باید به عناصر مهم و درهم تنیده بین فرهنگ‌های مختلف نظاره کنیم تا بتوانیم از عناصری که در همه فرهنگ‌ها اثر پویایی از خود به جای گذاشته‌اند، بهره‌مند شویم. پس نه تمامی عناصر فرهنگ غرب برای توسعه مناسب است و نه پسندیده است که از همه آن‌ها چشم‌پوشید،

این جاست که تأخر فرهنگی از بطن این ساختارهای ناهماهنگ زاده می‌شود. برای مثال اختراع اتومبیل ایجاب می‌کند که دگرگونی فراوانی در فرهنگ مادی و غیرمادی جامعه و از آن جمله در وضع کوچه‌ها، خیابان‌ها، چگونگی تولید کارخانه‌ها، چگونگی کار و تفریح مردم و وظایف پلیسی و دادگستری پدید آید و بدیهی است که همه این دگرگونی‌ها یک‌باره تحقق نمی‌یابد. خلاصه آن که تأخر فرهنگی باعث شده که در همه جوامع، تحول ساختارهای فرهنگی، اجتماعی با تحول ساختارهای سیاسی، اقتصادی هماهنگ نبوده، علوم اجتماعی به‌طور کلی به اندازه علوم طبیعی دگرگون نشوند. اما درجه و نسبت این تأخر در کشورهای جهان سوم بیش‌تر و در جهان صنعتی کم‌تر است. نتیجه آن که یکی از راه‌های برطرف کردن مشکل و مانع ساختاری توسعه نیافتگی سیاسی، تلاش در جهت به حداقل رساندن تأخر فرهنگی است و این مسئله‌ای است که کارشناسان و مدیران اجرایی کشور باید به‌طور جدی به آن توجه کنند.

طریق دوم در جهت رفع این مانع مخصوصاً در زمینه ساختارهای سیاسی، استفاده بهینه و مطلوب از عناصر مهم و درهم تنیده بین فرهنگ‌های ساختاری مختلف در جهان است.^(۱۷) امروزه نمی‌توان توسعه را امری یک بعدی دانست. هماهنگی و حرکت موزون بخش‌های مختلف و ابعاد متنوع سیاسی،

برای مثال در نظامی که هنوز جامعه مدنی شکل نگرفته یا مردم آن جامعه به تأثیر و نفوذ آرای خود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نظام معتقد نیستند، طبعاً احزاب سیاسی ابزارهای مفیدی جهت مشارکت مسالمت‌آمیز و سیاسی نخواهند بود. نکته دیگر این است که بین اسباب مشارکت و سایر مظاهر یک جامعه نباید تأخر

اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی توسعه از پیش شرط‌های اولیه نیل به توسعه مطلوب است. اما این پیوستگی نه تنها میان ابعاد مختلف توسعه، بلکه در درون هر یک از ابعاد توسعه نیز باید رعایت شود. برای مثال، توسعه سیاسی نه تنها با سایر ابعاد توسعه بلکه با شاخص‌های متنوع توسعه سیاسی نیز باید هماهنگی داشته باشد. عدم رعایت این مسئله نوعی تأخر فرهنگی را در ابعاد سیاسی، اقتصادی و... جامعه ایجاد می‌کند. اگر مسئله را در بعد مشارکت سیاسی بنگریم، با توجه به دو راه حل ذکر شده برای حل بحران انفکاک و شکاف ساختاری، هم باید به ابزار و شیوه‌های مطلوب و پذیرفته مشارکت سیاسی نگریم و هم باید به ارتباط مشارکت سیاسی با ابعاد دیگر توسعه و شاخص‌های متنوع توسعه سیاسی توجه نمود. تحزب نوعی نظام مسالمت‌آمیز توزیع قدرت سیاسی است که افزایش کارایی آن در کشورهای در حال توسعه، مستلزم توانایی تمام قشرهای جامعه در ایجاد تشکل‌های حزبی و شرکت در این دسته‌هاست.

ایجاد شود. در جامعه‌ای که بیش از نیمی از افراد آن از سواد بی بهره‌اند یا تیراژ (شمارگان) یک روزنامه کثیرالانتشار آن تنها شصت هزار نسخه است، دست‌یازی به الگوهای مشارکت سیاسی یا حتی تشکیل احزاب نوعی ساده‌انگاری است. پس تا زمانی که مشکل شکاف‌های ساختاری در یک نظام حل نشود نمی‌توان شاهد توسعه سیاسی مطلوب بود. عدم حل این بحران در طول تاریخ ایران امنیت این کشور را با مشکل مواجه کرده است. پیدایی نخستین احزاب سیاسی در تاریخ ایران از آغاز مشروطیت به بعد مشکلات عدیده‌ای برای ایران پدید آورده است. تقلید نسخه‌های اولیه احزاب سیاسی از کشورهای غربی به‌طور نسنجیده باعث تقلیل کارایی ویژه آن‌ها گردید. به تدریج که تمدن جدید در این کشور شکل گرفت این تقلید نیز اشکال گسترده‌تری به خود گرفت ولی به خاطر رشد ناموزون توسعه و وجود شکاف‌های ساختاری نه تنها نخبگان (الیت) حاکم نتوانستند نظم مطلوب را در این زمینه حاکم سازند، بلکه اندیشه مردم نیز درباره این بعد از مشارکت تغییر نکرد و تا به امروز نیز حزب، واحدی نامطلوب در اذهان مردم و باور نظام است. روند تک حزبی در اواخر نظام پهلوی و در عنوان انقلاب اسلامی و سرانجام برچیده شدن افراطی همان تک حزب موجود از سال ۱۳۶۰ به صورت تفریطی در شکل‌گیری صدها نهاد و حزب سیاسی از سال ۱۳۷۶ به بعد

انجامید که جملگی دلیلی بر این مدعاست ما به علاوه این‌که این حالات افراط و تفریطی نشان می‌دهد که در جامعه اهداف سیاسی تدوین شده و اجتماعی نسبی در خصوص آن بوجود نیامده است. طبعاً امنیت نظام بسته به جلوگیری از راه‌های خشونت‌آمیز مشارکت است. زمانی که راه‌های مسالمت‌آمیز آن‌چه در اندیشه و نظر مردم و چه در عمل به دلیل ساختاری نتواند راه ویژه خود را بیابد، طبعاً راه‌های خشونت‌آمیز نفوذ خواهند یافت. بروز خشونت‌های سیاسی و انقلابی در اواخر حکومت محمدرضا شاه که سرانجام به بروز انقلاب اسلامی منجر شد، نتیجه عدم حل همین بحران است. آن‌چه امروز به رغم پیروزی انقلاب اسلامی و گذشت بیست و اندی سال از عمر آن، مشکلاتی را در زمینه انتخابات ریاست جمهوری به وجود آورده، ناشی از عدم اتخاذ سازوکارهای صحیح انتخاب و کانالیزه شدن نظام تصمیم‌گیری است و شاید حزب یکی از دست‌آوردهای آن باشد.

۴- تبیین توسعه نیافتگی سیاسی از منظر نزاع‌های درونی

مهم‌ترین بانی این نظریه، مارکس است. مارکس برخلاف ابن خلدون به نزاع درونی و نزاع درون سیستمی قائل است. بیان فلسفه مارکس و کانون توجه وی در تبیین توسعه نیافتگی سیاسی، واژه‌ای به نام تضاد است. ابن خلدون تضاد را به تضاد بیرونی تسری داد، ولی مارکس

معتقد بود که اگر نظام نتواند همگنی صحیحی بین دو طبقه (طبقه صاحب وسایل و ابزار تولید و طبقه فاقد این اسباب) به وجود آورد، وقوع حالتی به نام تغییر شدید و حاد که به انقلاب معروف است در جامعه حتمی و ضروری خواهد بود. مبنای تضاد دو طبقه در جامعه منافع اقتصادی است.^(۱۸)

در جامعه شناسی مارکس چهار نکته اساسی در مورد توسعه سیاسی وجود دارد:

الف- تداوم و پیوستگی تضادهای اجتماعی در تمام جوامع وجود دارد. به عبارت دیگر، تضاد جزئی از زندگی و از آن جدایی ناپذیر است.

ب- تنها دو طبقه (یکی خواهان حفظ وضع موجود و دیگری خواهان دگرگونی وضع موجود) در جامعه هستند که تضاد را پدید می آورند.

ج- تضاد موتور یا نیروی محرکه اصلی تاریخ است و نتیجه مخالفت بین گروه های مختلف ذی نفع، دگرگونی ساخت اجتماعی است.

د- دو دسته از عوامل در ایجاد دگرگونی مؤثرند؛ نخست، نیروهای برونی که خارج از نظام قرار دارند مثل آثار محیط اجتماعی، تسلیم یا اشاعه و گسترش فنون و آگاهی ها، و دوم، نیروهای درونی که از درون نظام اجتماعی و از کارکردهای آن نشأت می یابند و این در واقع یکی از ویژگی های نظام اجتماعی است که در درون خود نیروهایی را به وجود می آورد که باعث دگرگونی و تبدیل آن می شوند.

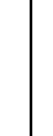
مارکس سرانجام نتیجه می گیرد که تازمانی که مفهومی به نام تضاد بین دو طبقه اجتماعی جامعه وجود داشته باشد، نمی توانیم شاهد پدید آمدن توسعه یافتگی باشیم. حال به اعتقاد مارکس زمانی که روند تکاملی تضاد به حد و اعتلای مطلق برسد یا چیزی به نام حکومت مطلقه پرولتاریا شکل بگیرد، تضاد از بین رفته، انسجام درونی تحت عنوان عدالت و یکسانی بروز کرده، سبب توسعه در ابعاد مختلف می شود.^(۱۹)

قائلان به نظریه نزار درونی و نزار درون سیستمی، مخصوصاً مارکس معتقدند که همیشه بین دو طبقه^(۲۰) در جامعه تضاد و ناهمگنی وجود دارد و اگر این تضاد به حد اعتلای خود برسد، انقلاب تحقق می یابد. بنابراین تا زمانی که در جوامع تضاد بین قشرهای مختلف موجود باشد، توسعه نیافتگی سیاسی اجتناب ناپذیر خواهد بود.^(۲۱) در طول تاریخ ایران، این تضاد پیوسته مشاهده شده است. در دوره قاجاریه و اواسط دوره پهلوی و حتی در دوره صفویه ما شاهد نظام فئودالی و تضاد بین ارباب و رعیت و ارباب و پادشاه بوده ایم. نتیجه این تضادهای دائمی، چیزی جز دگرگونی های سریع و وقوع انقلاب ها و روی کار آمدن سلسله های سلطنتی یا پادشاهی مختلف نبوده است. در این میان هر سلسله ای که روی کار آمده، با مردم با صداقت رفتار نکرده است. فرد ایرانی در طول این اعصار یا به هیچ

انگاشته شده یا فقط تحسین کننده و تأییدکننده بوده است. گویی فرهنگ عامه مردم در یک سو و فرهنگ گروه حاکم درسوی دیگر، شاه در یک طرف و ملت در طرف دیگر قرار داشته است و این وضعیت به خصوص از جنگ ایران و روس به بعد وخیم تر شده است.

۵- تبیین توسعه نیافتگی سیاسی از منظر کارکرد نظام اجتماعی

منظور از کارکرد (فونکسیون)، وظیفه هر یک از عناصر تشکیل دهنده یک کل اجتماعی در کل نظام اجتماعی است، به طوری که هر عنصر بتواند نیازی را در نظام اجتماعی برطرف کند و در بقا و تداوم ساخت آن کل سهم و مشارکتی داشته باشد. براتیسلاو مالینوفسکی و رادکلیف براون از بنیان گذاران این مکتب هستند. در دو قرن اخیر با الهام از اندیشه گران باستانی چون افلاطون و سیسرون و افرادی نظیر آگوست کنت، اسپنسر و دورکهایم، نظریه ارگانسیسم در قالب جدیدی از مکتب کارکردگرایی مطرح گردید. براساس این دیدگاه، پدیده نابرابری های اجتماعی امری طبیعی، همگانی و دارای کارکرد است. به عبارت دیگر، نابرابری اجتماعی زمینه ای فراهم می آورد تا شایسته ترین افراد بهترین موقعیت های اجتماعی را اشغال کنند و به تبع آن، تفاهم و وفاق اجتماعی نیز حاکم گردد. کارکردگرایی در پی تعادل و حفظ وضع موجود و برقراری نظم اجتماعی است. تالکوت پارسونز، دیویس و مور که هر یک صاحب نظریه های مستقلی هستند، از زمره معتقدان به آنجا که شرایط باثبات تری را ایجاد می نماید، در طرح دیدگاه نزاع درونی و ارتباط آن با توسعه سیاسی نوعی دو پهلویی وجود دارد. چرا که عنصر تضاد نهایتاً به تشدید درگیری های طبقاتی و رشد و توسعه جوامع منجر می گردد. مارکس حالت نهایی و سنتز قضیه را توسعه مطلوب می شمارد، در حالی که اگر تضاد و درگیری لازم تحقق نیابد، توسعه نیز به انجام نمی رسد. پس تضاد خود از اسباب توسعه به شمار می آید و در تشدید مشارکت سیاسی سهم عمده ای دارد. از آنجا که در ایران طبقه به آن مفهوم خاص به چشم نمی خورد، آگاهی طبقاتی نیز شکل نگرفته و درگیری های موجود بیش تر مبارزات قومی یا مبارزه علیه استبداد بوده است. البته به رغم اشکال نظری مذکور، بی گمان درگیری ها و نزاع های درونی در حرکت جامعه ایرانی به سوی جلوه گاه های توسعه سیاسی مؤثر بوده است، چرا که تبدیل و تغییر نظام قاجار به نظام پهلوی و وقوع انقلاب اسلامی پس از آن از نتایج این دگرگونی هاست. درگیری های اولیه ای از این دست شاید تهدیدی برای امنیت نظام تلقی شود، ولی از آنجا که شرایط باثبات تری را ایجاد می نماید،



طبیعی، زیستی و نژادی در نظر می‌گیرند و در تبیین دلایل توسعه نیافتگی سیاسی به تفاوت‌های اقلیمی و جغرافیایی توجه می‌کنند، غالباً خود از پیروان مکتب جبر جغرافیایی هستند یا از این مکتب الهام گرفته‌اند.^(۲۴)

مکتب جبر جغرافیایی بر این نظریه تأکید دارد که رفتار فردی-اجتماعی انسان تابع محیط طبیعی است و بسیاری از پیروان این مکتب نظیر فردریک راتزل، آندره، زیگفريد، میشله و هانتینگتون در نوشته‌های خود کوشیده‌اند تا پیدایی تمدن‌ها و ترقی یا زوال آن‌ها را با توجه به نقش عوامل طبیعی، اقلیمی و جغرافیایی تبیین نمایند. فردریک راتزل برای سرزمین‌ها سه ویژگی قائل است:

الف- موقعیت سرزمین به لحاظ باز یا بسته و محدود بودن به عوامل طبیعی همچون کوه، دریا، رودخانه و...؛

ب- وسعت یا محدودیت زمین؛^(۲۵)

ج- مرز یا سرحد.^(۲۶)

تأکید بر نژاد (که به اعتقاد بعضی از اندیشه‌گران، یکی از عوامل طبیعی است) و به ویژه نژاد برتر و تلاش برای حفظ آن، حتی در نوشته‌های فیلسوفانی چون ارسطو فراوان دیده می‌شود. این طرز تفکر با اشاعه داروینیسم اجتماعی موجب شد برخی از دانشمندان به توجیه علمی این نظریه پردازند. داروینیسم اجتماعی که ملهم از نظریات داروین درباره رده‌بندی حیوانات و گیاهان است، وجود

کارکرد نظام اجتماعی معاصرند.^(۲۲) به نظر صاحب نظران این مکتب، تحقق توسعه در گرو تعارض‌ها، تمایزها و نابرابری‌های طبقاتی و اجتماعی است. از این رو توسعه نیافتگی امری مطلوب تلقی می‌شود. حال آن که باید توجه داشت تعارض‌ها و نابرابری‌ها هیچ‌گاه در نهایت به توسعه نخواهد انجامید؛ زیرا توسعه، فرایندی تاریخی است که باید به تدریج در تمامی جهات به پیش رود، گرچه در این میان توسعه سیاسی از آن جهت که ریشه و مبداء اصلی سایر ابعاد توسعه به شمار می‌آید، جایگاه خاصی دارد.^(۲۳)

البته این دیدگاه، اندکی محافظه‌کارانه و بیش‌تر در صدد حفظ وضع موجود است. اندیشه‌گران غربی زمانی نظریه کارکردگرایی را مطرح کردند که این جوامع به توسعه‌ای همگون رسیده و خواهان حفظ آن بودند، در صورتی که کشورهای در حال توسعه با تمسک جستن به این نظریه خواسته یا ناخواسته باید به وضعیت ناهمگون توسعه‌ای خود رضایت دهند. البته این دیدگاه در درازمدت حتی در کشورهای غربی نیز با دشواری‌هایی روبه‌رو خواهد شد چنان که بعدها خود کارکردگرایان انتقادات متعددی بر آن وارد کردند.

۶- تبیین توسعه نیافتگی سیاسی از منظر عوامل طبیعی

کسانی که رابطه توسعه سیاسی را با عوامل

سفیدپوست به سه نژاد آریایی، آلی و مدیترانه‌ای به این نتیجه رسیده که عوامل طبیعی موجب تفوق نژاد آریایی شده است.^(۲۸)

به طور کلی می‌توان به این نتیجه رسید که از دیدگاه نظریه پردازان این مکتب وجود استعداد طبیعی در یک ملت عامل اصلی توسعه سیاسی محسوب می‌شود. از این رو توسعه و عدم توسعه سیاسی امری طبیعی و معقول است و اگر کشورهای نظیر آلمان، فرانسه و انگلستان به توسعه دست یافته‌اند به همان اندازه طبیعی است که کشورهای آفریقایی به خاطر ویژگی‌های سرزمینی و نژادی موفق به تحقق توسعه نشده‌اند.^(۲۹)

تبیین توسعه نیافتگی سیاسی بر مبنای دیدگاه معتقدان به عوامل طبیعی از جمله توجهات نژادگرایانه‌ای محسوب می‌شود که در قرون هجده و نوزده قبول عام یافته بود. اما بعدها در پی تحقیقاتی که دانشمندان درباره هوش و استعداد و خلاقیت انسان‌ها انجام دادند، به تدریج اعتبار خود را از دست داد، به طوری که در حال حاضر هیچ‌گونه جایگاهی ندارد. برای مثال، امروزه مشخص شده است که بین اندازه جمجمه و استعداد و خلاقیت انسان‌ها هیچ‌گونه ارتباطی به چشم نمی‌خورد. همچنین طبق اصول پذیرفته شده روان‌شناسی، نمی‌توان به کمک مقایسه ضرایب هوشی افرادی که در فرهنگ‌های مختلف تربیت شده‌اند، به نتایج معتبری دست یافت. (این سخنان هرگز تأثیر

نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی را اصلی طبیعی می‌داند و لذا آن را تأیید می‌کند. این مکتب جنبش‌ها و تحولات رانه تنهائی می‌کند، بلکه به مقابله با آن‌ها برمی‌خیزد. اسپنسر، باگهوت، گومپلوویچ، راتزنهوفر، فرانکلین، وارد، وود بری اسمال و سامنر از نمایندگان مشهور این طرز تفکرند.^(۳۰)

از مکتب داروین‌یسم اجتماعی دو مکتب فرعی دیگر نشأت گرفته است که عبارت‌اند از:

الف- مکتب زیست‌سنجی اجتماعی که بنیان‌گذار آن فرانسیس گالتن است. وی با توجه به تفاوت انسان‌ها در خصوصیات فردی و صفاتی نظیر رنگ پوست، نیروی فیزیکی و حالات روانی، به این نتیجه رسیده است که آن‌ها به لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز باهم متفاوت‌اند. گالتن عامل این نابرابری را وراثت می‌داند و از این رو دخالت عوامل اجتماعی و سیاسی را در آن نفی می‌کند. به نظر وی، پایه اساسی استعدادهای انسان ارثی است و به همین دلیل محیط اجتماعی قادر نیست از افراد بی‌استعداد، افرادی موفق و شایسته بسازد. مگ دوگال و کارل پیرسن از دیگر پیروان این مکتب هستند.

ب- مکتب مردم‌سنجی، که بنیان‌گذار آن لاپوژ فرانسوی است. این مکتب که در قرن نوزدهم شکل گرفت کوشید تا تمایزها و نابرابری‌های اجتماعی- سیاسی، اقوام را با کمک عوامل زیستی و نژادی تبیین کند. لاپوژ با تقسیم نژاد

محیط اجتماعی را نفی نمی‌کند.^(۳۰) با توجه به آن چه گذشت بار دیگر تأکید می‌شود که

ویژگی‌های خاص اقلیمی و نژادی ایران هرگز در بالندگی سیاسی این کشور مانعی ایجاد نکرده است و این موضوعی است که اکثریت قریب به اتفاق روان‌شناسان، دانشمندان و اندیشه‌گران علوم تجربی و سیاسی بر آن صحه گذاشته‌اند.^(۳۱)

فرجام

سابقه بحث‌های مربوط به امنیت ملی به دوره‌های آغازین تشکیل اولین واحدهای سیاسی دولت‌های ملی برمی‌گردد. از آن جا که شکل‌گیری هسته‌های اولیه این واحدها متقارن با شکل‌گیری دولت مدرن بود، لذا آن چه بیش از هر چیز دیگر برای این واحدها ارزشمند تلقی می‌شد، عبارت بود از حفظ تمامیت ارضی. طبعاً در این دوره‌ها امنیت ملی بیش از هر چیز صبغه نظامی داشته است. به عبارت دیگر، در دوره‌های مورد نظر فقدان تهدید نظامی، محافظت از کشور در برابر حمله نظامی و توانایی در دفع تهدیدهای خارجی علیه حیات سیاسی، حافظ و ضامن امنیت ملی تلقی می‌شده است. اما با گذشت زمان و به ویژه پس از جنگ‌های جهانی، و شکل‌گیری واحدهای مدرن که چند قرن به طول انجامید، نوعی ثبات نسبی بر کشورهای جهان حاکم شد. در این ایام، مکاتبی که از دیدگاه کلاسیک به امنیت ملی می‌نگریستند، ارزش خود را از دست دادند و در مقابل، ابعاد

اقتصادی و سیاسی امنیت ملی جلوه بیش‌تری یافت.

این مقاله علاوه بر اشاره به تحولات سه‌گانه فوق در مفهوم و برداشت‌های موجود از امنیت ملی، کوشیده است تا باتمسک به دیدگاه سوم (بعد سیاسی) به بررسی امنیت ملی بپردازد. نگارنده در تجزیه و تحلیل نهایی و ارزیابی فرضیه اصلی و مفروضات ارائه شده در ابتدای تحقیق و اثبات ضرورت توسعه سیاسی به مثابه ضامن امنیت ملی ایران در صدد برآمده تا موانعی که بر سر راه تحقق توسعه سیاسی وجود دارد و به نوعی امنیت نظام سیاسی را با خطر مواجه می‌کند، شناسایی کند و به این نتیجه رسیده است که عدم انسجام درونی که متغیر مستقل فرضیه اصلی است، مهم‌ترین مانع توسعه سیاسی در ایران به شمار می‌رود؛ چرا که عدم سنخیت عناصر فکری، مالی و قدرت سیاسی موجب توسعه نیافتگی و به وجود نیامدن بستر مناسب در بالندگی افراد آن جامعه در تمام جنبه‌هاست. به عبارت دیگر وجود تنش در قلمروهای فوق سبب می‌شود تا چیزی به نام انسجام درونی شکل نگیرد و همواره مانعی بالقوه بر سر راه توسعه سیاسی وجود داشته باشد و امنیت ملی را تهدید کند.

این مقاله در ادامه و پس از طرح فرضیه اصلی به سه فرضیه فرعی دیگر که هر یک از جمله موانع عمده توسعه نیافتگی سیاسی ایران تلقی می‌شود پرداخته که عبارت‌اند از:

نزاع‌های خارجی، شکاف‌های ساختاری و کارکرد نظام اجتماعی. دو فرض دیگر که عبارت‌اند از: تضاد درونی و عوامل طبیعی کنار گذاشته شدند؛ از آن‌رو که تضاد درونی خود در نهایت به روند توسعه سیاسی مدد می‌رساند، و عوامل طبیعی نیز بنا به دلایل ساختاری نظریه و فضای نژادپرستانه حاکم بر آن، ارزش تحلیلی خود را از دست داده است.

پانویس‌ها

۱. جلیل روشندل، امنیت ملی و نظام بین‌المللی، (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، صص ۱۵۱۰.
۲. همان.
۳. همان، صص ۱۳۷، ۱۴۰.
۴. فرهاد درویش، «پژوهشی در مناسبات نظامی ایران و آمریکا از سقوط مصدق تا سقوط شاه»، (رساله کارشناسی ارشد، ۱۳۷۲)، تهران: دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، صص ۳۶.
۵. ر.ک: جلیل روشندل، «مسائل نظامی و استراتژی معاصر»، جزوه درسی نیمسال اول ۱۳۶۵، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، صص ۲۰، ۱۸.
۶. ر.ک: پرویز ورجاوند، «حفظ هویت فرهنگی برای دورشدن از فرهنگ تسلیم»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۳۷، صص ۱۱.
۷. ر.ک: محمود سریع‌القلم، «نظریه انسجام درونی»، نامه فرهنگ، شماره ۱۳، صص ۱۰۳.
۸. همان، صص ۱۰۴.
۹. همان، صص ۱۰۵، ۱۰۷.
۱۰. تأکید بر پارادایم مدیریت و مستثنا کردن آن از پارادایم کنترل از آن روست که پارادایم کنترل، موجب تضعیف قدرت رشد شهروند و ظهور فرهنگ‌های چندشخصیتی و متظاهر می‌شود و افراد در قبال جامعه، بی‌اعتنا و در برابر حکومت، طلبکارند. حال آن‌که پارادایم مدیریت، شهروند جامعه مدنی را مالک جامعه و بدهکار به حکومت می‌داند.
۱۱. دیدگاه مذکور ممکن است با براهینی که در ابتدای این مقاله مطرح شده است، منافات داشته باشد و این پندار را ایجاد کند که تلقی نزاع خارجی به مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی و مانعی بر سر راه تحقق توسعه سیاسی نوعی نگاه نظامی به امنیت است. حال
- آن‌که چنین نیست و نگاه نگارنده به ابعاد و تأثیرات داخلی این مسئله است. هرچند که در نگاهی گذرا به نظریه‌های جامعه‌شناختی، این منظر اساسی را هم نمی‌توان نادیده گرفت.
۱۲. ر.ک: منصور وثوقی، مبانی جامعه‌شناسی، (تهران: خردمند، ۱۳۷۰)، صص ۲۶۶.
۱۳. ر.ک: «توسعه و فرهنگ»، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۳.
۱۴. ر.ک: پوریا پیروز، «موانع توسعه در ایران: برخی عوامل تاریخی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۸۵۷، صص ۱۰۶.
۱۵. ر.ک: سریع‌القلم، پیشین، صص ۱۰۷.
۱۶. ر.ک: همان.
۱۷. ر.ک: آگ برن و نیم کف، زمینه‌های جامعه‌شناسی، اقتباس از ا. ح. آریانیور، (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳).
۱۸. ر.ک: وثوقی، همان، صص ۲۴۷.
۱۹. همان، صص ۲۴۸.
۲۰. یادآوری می‌شود که در ایران، طبقه به آن مفهوم که مارکس به کار برده است، به چشم نمی‌خورد، بلکه طیف‌های گسترده‌ای از قشرهای مردم وجود دارند. به فرض هم که آن مفهوم طبقه قابل کاربرد برای قشرهای مختلف ملت ایران باشد، تضاد طبقاتی مورد نظر مارکس در ایران اتفاق نیفتاده است. به نظر مارکس طبقات فقیر و غنی پیوسته در حال جنگ و ستیز با یکدیگرند. در کشورهای غربی نیز در طول انقلاب‌های متعدد این موارد مشاهده شده است ولی در ایران فقیر و غنی در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی دارند. غنی، فقیر را حمایت می‌کند و روابط این دو متعارض نیست.
۲۱. وثوقی، پیشین، صص ۲۴۶.
۲۲. همان جا.
۲۳. همان، صص ۲۵۲، ۲۵۱.
۲۴. همان، صص ۲۴۳.
۲۵. به عقیده وی مکان‌های وسیع نظیر بیابان‌ها، حس جاه‌طلبی و بلندپروازی افراد را تقویت می‌کنند در حالی که افرادی که در کوهستان‌ها به سر می‌برند، معمولاً قانع و فاقد حس بلندپروازی و جاه‌طلبی‌اند.
۲۶. راتزل، مرزهای طبیعی همچون رودخانه‌ها و ستیخ کوه‌ها را عامل جداکننده ملت‌ها از یکدیگر و مانع توسعه سیاسی کشورها می‌داند.
۲۷. وثوقی، پیشین، صص ۲۴۴.
۲۸. همان، صص ۲۴۵.
۲۹. همان، صص ۲۴۶.
۳۰. همان.
۳۱. ر.ک: حمزه گنجی، روان‌شناسی عمومی، چاپ یازدهم، (تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۰)، صص ۱۲۸.